



مسئله لبنان و فلسطین به ما چه دخلی دارد؟

۰۷ مرداد ۱۳۸۶



در عالم جنگ‌ها را به دو گونه ساختاری تقسیم کرده‌اند: جنگ‌های قلعه‌ای و جنگ‌های میدانی. سیر تمدنی بشری نشان می‌دهد که جنگ‌آوران عالم، آرام آرام از جنگ‌های قلعه‌ای به سمت جنگ‌های میدانی تغییر ساختار نظامی داده‌اند.

شکست قلعه‌نشین در یک جنگ قلعه‌ای یعنی از دست دادن همه دارایی‌ها و مهتوک شدن همه حرمت‌ها. حال آن که شکست، در یک جنگ میدانی دست بالا یعنی یک خسران مادی قابل حیران.

غریبان پس از فهم تاریخی متمایز جنگ میدانی و جنگ قلعه‌ای، هرگز قلعه نساختند و همواره در میدان‌ها - هر چه دورتر بهتر - جنگیدند. حال آن که بسیاری از قلاع معتبر شرقی نه در قرون ماضیه، که در پانصد سال اخیر ساخته شده‌اند.

ویتنام در دهه‌های پیش و افغانستان و عراق در این چند ساله، و فلسطین اشغالی در همه این سال‌ها میدان جنگ ایالات متحده بوده‌اند. میدانی با فاصله‌ای دورتر از هزاران کیلومتر...

نگاه مسبوق به سابقه آمریکا و انگلیس به مسئله فلسطین اشغالی نیز از همین مزیت جنگ میدانی نشأت می‌گیرد. اسرائیل اگر از مالیات مردم آمریکا باج می‌گیرد، دقیقاً به دلیل فهم همین نکته است. اسرائیل در قبال تحمل بسیاری از تهدیدات علیه آمریکا و انگلیس و در خطر افتادن شهروندانش به عوض شهروندان انگلیسی و آمریکایی طلب مزد می‌کند و این مزد البته حق مسلم اوست. در عالم امروزین هیچ کس بی‌جهت مزد نمی‌گیرد!

اما آنچه پیرامون تفاوت جنگ قلعه‌ای و جنگ میدانی ذکر شد، فقط به جنگ‌های فیزیکی بر نمی‌گردد. بگذارید در این مقال برگردم به مثالی از جنگ اندیشه و تفاوت جنگ قلعه‌ای و میدانی در عرصه اندیشه و به فضل خدا در آن راه کاری بیابیم در وضع موجود. جدال در عالم اندیشه نیز به همان شدت و حدت جدال در عالم واقع، بلکه با قوتی بیشتر همراه پایدار است. همین دو راهبرد جنگ میدانی و جنگ قلعه‌ای، در عالم اندیشه نیز قابل شناسایی است. سال‌هاست علمای مذاهب عامه گرفتار نگاه قلعه‌ای شده‌اند. قلعه «دانشگاه الازهر» هرگز نمی‌تواند در مقابل هجوم شیعات مذهبی از سمت غرب مقاومت کند. پس چاره‌ای نداریم مگر آن که مانند غریبان، اندیشه دینی را در میدان‌های جنگی جهان مستقر کنیم. امروز اندیشه اصلی تمدن غرب، در هیچ کتابی، در هیچ کلیسایی، در هیچ دانشگاهی پناه نگرفته است. آن اندیشه در جان تمامی انسان‌های عالم مشغول مجادله است. این یعنی جنگ میدانی در عالم اندیشه. الازهر قرار است قلعه‌ای باشد تا در آن همه سؤالات عالم پاسخ بگیرند. اما خود این قلعه در محاصره است. محاصره‌ای با سرنوشتی محتوم. چرا که جان قلعه‌نشینان در جنگی میدانی درگیر است. الازهر قرار است پاسخ‌گویی مسائل مستحدثه باشد. این یعنی نگاه قلعه‌ای.

در ایران ما، انقلاب اسلامی توسط کسی راهبری شده که این نگاه را تغییر داد. او تصمیم گرفت که خود، مسئله مستحدثه باشد. خود، محدث حادثه باشد. پس آن حادثه در میدان‌های عالم راه می‌پیماید و امروز مثلاً در جان «سید حسن نصرالله» می‌نشیند. (کسی که این نوشته نیز حاصل مباحثه رودرو با اوست) این گونه اندیشه از قلعه خارج می‌شود و در میدان خودنمایی می‌کند.

این پدیده انسانی را بایستی با ساخت شبکه‌های انسانی تقویت نمود. این وظیفه جریان روشن‌فکری خاورمیانه است. صهیونیسم که امروز موتور فکری تمدن غرب و بالاخص ایالات متحده است، از قرن‌ها پیش این شبکه انسانی را فعال کرده است. «مارانوها» یا همان یهودیان به ظاهر مسیحی شده، در تمام کشورهای اروپایی در دوران اوج یهودی ستیزی با هم متحد بودند و قوانین انسانی شبکه‌ای میانشان حکم‌فرما بود. همین مارانوها که یهودی‌الاصل بودند و جامه مبذل مسیحی پوشیده بودند، پس از مهاجرت به ایالات متحده در قالب پیورتن‌ها سازمان‌دهی شدند و رد ایشان تا «نومحافظه‌کاران جدید» حاکم قابل پیگیری است.

اگر تشکیلات انسانی را در پیورتن‌ها مقایسه کنید با جریان «فراماسونری» مبتلابه بسیاری از کشورهای منطقه، به این نتیجه جذاب می‌رسید که شبکه انسانی یکسانی تشکیل شده است. فقط با نام‌های مختلف.

جالب‌تر آن‌که فراماسونری به عنوان یک جریان تصمیم‌ساز و بازی‌ساز، بر اغلب حکومت‌گران جهان - نه فقط با مصر و ترکیه و ایران - در دوره‌ای دیگر، خطر وجه سیاسی - اجتماعی دین اسلام را دریافت و با جعل فرقه جعلی «بهائیت» در مقابل تشیع، سعی نمود تا در میان دین مبین اسلام رخنه ایجاد نماید. اگر به تشکیلات بهائیت به عنوان یک شبکه انسانی توجه کنیم در می‌یابیم که به لحاظ شبکه‌ای و تشکیلاتی، بهائیت و فراماسونری، یک شکل دارند. یعنی روند رأی دهی شورایی افتائی بهائیت دقیقاً مشابه است با حلقه یک بهائیت. کما این‌که ساختار حلقه‌ای - حلزونی، بین بهائیت و فراماسونری مشترک است. اما اگر به مفر کنونی شورایی افتاء بهائیت در حیفاي فلسطین اشغالی دقت و توجه کنیم، به دوره ساختن این فرقه که هم زمان است با حکومت حاکم دست‌نشانده بریتانیایی کبیر در آن منطقه؛ نکته دیگری نیز متبادر به ذهن می‌شود و آن شباهت قریب تشکیلات انسانی تصمیم‌ساز در صهیونیسم جهانی با فراماسونری و بهائیت است که هر سه با پشتیبانی بریتانیایی آن روز به عنوان پایتخت تمدن غرب در منطقه فلسطین اشغالی نمو پیدا کرده‌اند.

روشن‌فکری خاورمیانه نیز هیچ چاره‌ای ندارد الا ساختن یک شبکه انسانی فرامرزی، با هدف تصمیم‌سازی برای تصمیم‌گیران. باشد که فارغ از اختلاف به آن سمت گام برداریم...

رضا امیرخانی

ماهنامه موعود شماره 77

